

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

خلاصه بحث گذشته

جلسه گذشته وارد بحث از کلام نفسی شدیم. یکی از صفات خداوند صفت تکلم است. بحث در این است که این صفت به چه معناست. به همین مناسبت لازم است بحثی مختصری راجع به صفات خداوند و تقسیمات آن داشته باشیم. در این رابطه سه نظریه وجود دارد: 1- نظریه اشاعره؛ 2- نظریه معتزله؛ 3- نظریه محققین از امامیه. قول تحقیق که فلاسفه اسلامی قائلند این است که اوصاف عین ذات خدای تبارک و تعالی است. اوصاف خدا به دو دسته ثبوتیه و سلبیه تقسیم می‌شوند. تمام صفات ثبوتیه خدا به یک عنوان برمی‌گردند. همچنین تمام اوصاف سلبیه خدا نیز به یک عنوان برمی‌گردند.

نظریه مرحوم امام در باب صفات الهی

مرحوم امام در شرح خود بر منظومه ملاحادی سبزواری این را نمی‌پذیرند که همه صفات سلبیه به سلب الامکان برگردد و الا باید در طرف صفات ثبوتیه هم همین حرف را بگوییم که به یک صفت ثبوتی برمی‌گردد. ایشان می‌فرماید:

«گفته شده است که می‌توان همه اوصاف سلبیه را به يك سلب بسیط سلب نمود و اگر يك وصف را از ذات حق سلب نماییم تمام اوصاف سلبیه مسلوب خواهند بود و آن وصف امکان است. بنا بر این اگر بگوییم: «اللّه لیس بممكن» تمام «لیس» ها در این لیس مندرج است و همه سلوب با این يك سلب متحقق می‌شود؛ ...

و لکن این مقاله طبق میزان صحیح علمی صادر نشده است، چون اگر بنا بر ارجاع سلبها و «لیس» ها به يك سلب و لیس باشد به بیانی که گذشت، در طرف مقابل، یعنی اوصاف ثبوتیه هم می‌توانیم همه ثبوتات را به يك نسبت ارجاع دهیم و آن نسبت وجوب وجود به اوست؛ زیرا اگر تكثر مفاهیم و اختلاف مفهومی را کنار بگذاریم، همه مفاهیم کمالیه دارای يك مصداق می‌باشند و آن عبارت از صرافة الوجود و بحث الوجود و نور الانوار است و واجب الوجود از آن مصداق تام و تمام و فوق الكمال حکایت می‌کند که در عین حال بساطت، جامع کمالات است ...

بلکه ممکن است بگوییم: همان طور که تنها با اثبات يك نسبت ایجابی از اثبات نسب متعدده و اوصاف ثبوتیه مستغنی می‌باشیم، همچنین با اثبات همان نسبت ایجابی از سلب صفات سلبیه متعدده نیز، بی‌نیاز هستیم؛ زیرا هنگامی که وجوب وجود را برای ذات احدیت اثبات نموده و بگوییم: «آته واجب» عقل از باب اینکه «المتناقضان لا یجتمعان» آته لیس بممكن را انتزاع می‌نماید ...

و بالجمله: سخن این قائل درست نیست؛ زیرا اگر از اختلاف مفاهیم و تكثر مفهومات صرف نظر نماییم؛ چنانکه گفتیم ممکن است تمام اثباتها و سلبها را به يك اثبات ارجاع دهیم و آن عبارت است از اینکه: «آته واجب الوجود» و لیکن تو می‌دانی که با توجه به اختلاف و تكثر مفاهیم به بیانی که گذشت، ما اوصافی برای ذات حق قائل شده، و اوصاف جمالیه و ثبوتیه را برای وی اثبات می‌نماییم گرچه مصداق همه آنها يك هویت بسیطه و ذات بحت وحدانی است. و همچنین در طرف اوصاف جلال هم،

چون مفهوم «آنه لیس بممکن» از مفاهیم جهل و جوهر و عرض و غیره، حکایت نمی‌کند؛ لذا در آن طرف هم با توجه به اختلاف و تكثر مفاهیم، باید قضایای سوالب متعدده تشکیل داد و گفت: «آنه لیس بجاهل» و «آنه لیس بعرض و لا جوهر» الی آخر، و لکن با صرف نظر از اختلاف و تكثر مفاهیم می‌توان گفت که قضیه «آنه لیس بجاهل» از قضیه «آنه عالم» مستفاد است...

ما با توجه به اختلاف مفاهیم سخن می‌گوییم. بنا بر این در مورد اوصاف ثبوتیه قضایای موجب و در مورد اوصاف سلبيه قضایای سالبه در کار است و باید تمام «لیس» ها را بذاتها ملاحظه نمود و اوصاف موجب نقص را از حق سلب کرد.» [1]

مرحوم امام معتقد است اگر بگوییم که تمام صفات ثبوتیه به عنوان «واجب الوجود» برمی‌گردد، در اینصورت باید بگوییم این صفت ثبوتیه واحد حاکی از همه صفات سلبيه نیز باشد از باب اینکه دو متناقض با هم جمع نمی‌شوند. وقتی می‌گوییم «آنه واجب»، چون نقیض آن امکان است پس معنای آن این است که «آنه لیس بممکن». درست است که از حیث مصداق یک حقیقت واحد است ولی در باب صفات ثبوتیه، هر صفتی از یک جهتی حکایت می‌کند و هیچ صفتی از صفت دیگر نمی‌تواند حکایت کند. به بیان دیگر، در اینجا مفاهیم متعددی وجود دارد که این کثرت مفاهیم باید حفظ شود. همینطور است در جانب صفات سلبيه. خداوند هم «لیس بظلام» است و هم «لیس بجاهل» و هم «لیس بممکن». صرف اینکه این صفات از جهت مصداق یکی هستند پس باید همه مفاهیم را به یک عنوان برگردانیم کار درستی نیست. به نظر می‌رسد کلام امام فرمایش متینی است. درست است که از جهت مصداقی، همه صفات به یک مصداق برمی‌گردد اما «لیس بممکن» از جهتی که در «لیس بجاهل» است حکایت نمی‌کند. پس باید تعدد مفاهیم حفظ شود.

معنای عینیت صفات با ذات

اینکه محققین از امامیه معتقد شدند صفات عین ذات خداست، به چه معناست؟ جناب ملاصدار می‌فرماید:

«واجب الوجود و إن وصف بالعلم و القدرة و الإرادة و غيرها كما سنبين لكن ليس وجود هذه الصفات فيه إلا وجود ذاته بذاته فهي و إن تغايرت مفهوماتها - لكنها في حقه تعالى موجودة بوجود واحد كما قال الشيخ في التعليقات من أن الأول تعالى لا يتكثر لأجل تكثر صفاته لأن كل واحدة من صفاته إذا حققت - تكون الصفة الأخرى بالقياس إليه فيكون قدرته حياته و حياته قدرته و تكونان واحدة فهو حي من حيث هو قادر و قادر من حيث هو حي و كذا في سائر صفاته ...»

كما قال أبو نصر الفارابي وجود كله وجوب كله علم كله قدرة كله حياة كله لا أن شيئاً منه علم و شيئاً آخر منه قدرة ليلزم التركيب في ذاته و لا أن شيئاً فيه علم و شيئاً آخر فيه قدرة ليلزم التكثر في صفاته الحقيقية فكذا صفاته الإضافية لا يتكثر معناها و لا يختلف مقتضاها و إن كانت زائدة على ذاته فمبدئيتها بعينها رازقيتها و بالعكس و هما بعينهما جوده و كرمه و بالعكس و هكذا في العفو و المغفرة و الرضا و غيرها إذ لو اختلف جهاتها و تكثر حيثياتها لأدى تكثرها إلى تكثر مبادئها - و قد علمت أنها عين ذاته تعالى.» [2]

ما خدا را به علم و قدرت توصیف می‌کنیم لکن وجود این صفات چیزی جز ذات خدا نیست. اینطور نیست که بگوییم یک بخشی از خدا علم است و بخش دیگر قدرت و بخش سوم اراده او. در ممکنات مثل انسان ممکن است گفته شود که قدرت او در بازوان و اراده او در نفسش و علم او در ذهنش است. لکن در مورد خداوند متعال، تمام اوصاف او به وجود واحد موجود است. سپس ملاصدرا عبارتی از ابن سینا می‌آورد. ابن سینا در کتاب «التعليقات» می‌فرماید خدا به خاطر تكثر صفاتش متكثر نمی‌شود؛ زیرا هر صفتی که در خداوند محقق شد، تحقق و معنای آن بالقياس به صفت دیگر است. «فیکون قدرته حياته و حياته قدرته»، یعنی هر صفتی بدون اینکه بالقياس به صفت دیگر در نظر گرفته شود معنا نمی‌شود.

در ممکنات مثل انسان گفته می‌شود که صفت تعجب ربطی به صفت قدرت ندارد و قدرت هم ربطی به علم ندارد. این نکته

لطیفی است که اوصاف موجود در ممکنات هر کدام با قطع نظر از دیگری معنا می‌شوند و موجودند. در یک انسان ممکن است قدرت باشد و علم نباشد و یا بالعکس. اما در خداوند متعال هر صفتی بالقیاس به صفت دیگر محقق شده و معنا پیدا می‌کند. حیات خداوند از حیث قدرت اوست و قدرت او به خاطر حیات اوست. در ممکنات نمی‌توانیم بگوییم عالم است به خاطر قدرت و قادر است به خاطر علم، اما در خصوص خداوند باید این را گفت.

ملاصدرا سپس عبارتی از فارابی نقل می‌کند که او گفته است خداوند تبارک و تعالی «وجود کله و جوب کله علم کله قدره کله حیاة کله.» اگر بگوییم یک جزء از خدا علم است و جزء دیگرش قدرت، ترکیب در ذات او لازم می‌آید و اگر بگوییم چیزی در وجود خدا علم است و چیز دیگری در وجود او قدرت است، لازم می‌آید که خدا اشیاء متعدد شود و این تکرر در صفات حقیقی اوست. انسان مرکب از علم و حیات و قدرت و اراده است اما درباره خدا این ترکیب و تکرر راه ندارد.

ایشان بعد از این اشاره به صفات اضافیه می‌کنند و می‌فرمایند صفات اضافیه مثل خالقیت، رازقیت و امثال آن زائد بر ذات هستند اما اینها هم موجب تکرر در ذات نمی‌شوند. به این معنا که وقتی می‌گوییم خدا رازق است یعنی همان حیاتش مبدأ برای رازقیت است و بالعکس. «و هما بعینهما جوده و کرمه و بالعکس و هكذا في العفو و المغفرة و الرضا و غيرها.» اگر این را نگوئیم موجب ترکیب و تکرر در ذات خدا می‌شود از آن جهت که اختلاف جهات در این صفات موجب ترکیب و تکرر در مبادی این صفات خواهد شد. وقتی مبدأ این صفات واحد است دیگر تعدد جهت در صفات اضافیه معنا ندارد. اینکه گفته می‌شود «یا من سبقت رحمته غضبه» نه به معنای تعدد جهت در این صفات است بلکه معنایش این است که مبدئیت خدا برای رحمت، گسترده‌تر از مبدئیت او برای غضب است و الا تعدد جهت معنا ندارد و از باب ضیق خناق اینطور تعبیر شده است. پس در صفات اضافیه هم ولو زائد بر ذات هستند اما نباید موجب تکرر در ذات بشوند.

دلیل عینیت صفات با ذات

اما سوال دیگری که باید پاسخ دهیم این است که به چه دلیل صفات خدا عین ذات اوست. مرحوم امام می‌فرماید:

«لأنَّ صرف الوجود صرف کلّ کمال و جمال، لا تشدّ عنه حیثیة کمالیة، بل يرجع کلّ کمال و جمال إلى حقیقة الوجود بحسب الخارج، وإلا یلزم الأصلان أو الأصول، والترکیب في ذاته، والخلف في صرافة الوجود، والإمكان في الوجود الواجبي... إلى غیر ذلك ممّا یطول ذکرها و ذکر البراهین علیها.» [3]

ممکنات وجودات محدود، و یا به اصطلاح فلاسفه وجودات مقیدند و یک حدّی از وجود را دارا هستند. تمام مخلوقات عالم از آسمان و کرات تا کوچک‌ترین ذرات عالم این ویژگی محدودیت در وجود را دارند. وجودی که خالق این موجودات است باید -هیچ حدی نداشته باشد و لذا لاحد است. از این رو گفته می‌شود خدا ماهیت ندارد و وجود بسیط و صرف است. مرحوم امام می‌فرماید از آن جا که خداوند وجود صرف است، صرف الوجود باید همه صفات ثبوتیه را دارا باشد و این صفات عین ذات او هستند و بین آنها اتحاد و عینیت برقرار است.

انسان از آن جهت که محدود است، این حدود منحصر در جسم او نیست و مراد از حد در اینجا حد منطقی است که همان ماهیت شیء باشد. این حد بر دو مطلب دلالت می‌کند. اولاً این شیء، خودش است و ثانیاً این شیء غیر خودش نیست. اولاً انسان، انسان است و ثانیاً جدار و ملک و سایر حیوانات نیست. این، معنای محدودیت انسان است. اما وقتی فرض این است که خداوند وجود مطلق و مطلق الوجود است یعنی همه خوبی‌ها و هرچه مربوط به وجود است در خدا جمع است، هم صفات جمالیه و هم صفات کمالیه. و تمام صفات کمالیه او به حقیقت وجود برمی‌گردد، به حسب خارج. اگر عینیت ذات و صفات را در خداوند نپذیریم، در اینصورت خدا دو چیز یا چند چیز می‌شود و وحدت و توحید از بین می‌رود. پس صفات زائد بر ذات منافی توحید است. بنابراین، قول اشاعره مستلزم شرک است.

سوالی که در اینجا مطرح است اینکه آیا عینیت صفات خدا با ذات مبتنی بر بحث اصالة الوجود است؟ [4] ملاصدرا برای قول به عینیت، چند دلیل از دیگران مطرح کرده و همگی را رد می‌کند که به نظر هیچ کدام از این دلایل مبتنی بر اصالة الوجود نیست. ظاهر عبارت مرحوم امام هم همین است. بیان ایشان روی مسأله اصالت وجود است؛ چرا که می‌فرماید: «یرجع کلّ کمال وجمال إلى حقيقة الوجود بحسب الخارج». حال آیا اگر کسی اصالت وجود را قبول نکرد باید قائل به تعدد صفات با ذات خدا شود؟ به نظر ملازمه‌ای وجود ندارد و باید از راه‌های دیگر قول به عینیت را اثبات کرد. چون اصالت وجود برای مرحوم امام یک مسأله مبرهن، مسلم و واضح بوده است اینگونه استدلال کرده‌اند و الا به نظر می‌رسد نباید دلیل مسأله عینیت صفات با ذات را بر مسأله اصالت وجود مبتنی کرد.

قاعده بسیط الحقیقه کلّ الأشياء

قبل از ذکر دلایل ملاصدرا بر عینیت ذات و صفات، لازم است نکته دیگری از ایشان را تذکر دهیم. او می‌گوید:

«الفصل (۱۲) في أن واجب الوجود تمام الأشياء و كل الموجودات و إليه يرجع الأمور كلها

هذا من الغوامض الإلهية التي يستصعب إدراكه إلا على من آتاه الله من لدنه علما و حكمة لكن البرهان قائم على أن كل بسيط الحقيقة كل الأشياء الوجودية إلا ما يتعلق بالنقائص و الأعدام و الواجب تعالى بسيط الحقيقة واحد من جميع الوجوه فهو كل الوجود كما أن كله الوجود.

أما بيان الكبرى فهو أن الهوية البسيطة الإلهية لو لم يكن كل الأشياء لكانت ذاته متحصلة القوام من كون شيء و لا كون شيء آخر فيتركب ذاته و لو بحسب اعتبار العقل و تحليله من حيثيتين مختلفتين و قد فرض و ثبت أنه بسيط الحقيقة هذا خلف فالمفروض أنه بسيط إذا كان شيئا دون شيء آخر كأن يكون ألفا دون ب - فحيثية كونه ألفا ليست بعينها حيثية ليس ب و إلا لكان مفهوم ألف و مفهوم ليس ب شيئا واحدا و اللازم باطل لاستحالة كون الوجود و العدم أمرا واحدا فالملزوم مثله فثبت أن البسيط كل الأشياء.» [5]

یعنی واجب الوجود همه اشیا عالم است که گاهی از آن تعبیر می‌شود به اینکه هر مخلوقی یک تجلی از خداست. این مطلب از مشکلات مسائل الهیات است و کسی که خدا به او علم و حکمت داده است می‌تواند آن را بفهمد و الا بدون عنایت الهی کسی نمی‌تواند به این مطلب برسد. برهان بر این مطلب آن است که اولاً خداوند بسیط الحقیقه و بسیط محض است. ثانیاً بسیط محض مشتمل بر همه اشیا وجودی است، یعنی اعدام و نقص در خدا وجود ندارد و خدا هم کل الوجود است و هرچه مربوط به وجود است در خدا موجود است، به این معنا که همه کمالات در خدا جمع است و خدا غیر از وجود چیزی ندارد.

پس ملاصدرا مسأله را بر روی بساطت بنا کرده است. بساطت هم یکی از شئون وجود است. اما اینکه بساطت متوقف بر اصالة الوجود است یا خیر، بحث دیگری است. خدا بسیط محض است، یعنی هیچ ترکیبی در او راه ندارد و صرف الوجود و محض الوجود است. ممکن است بساطت را به همان وجود محض معنا کنیم. حال وجود محض به چه معناست؟ این از مواردی است که از تصورش، تصدیق به آن لازم می‌آید. وجود محض یعنی هر کمالی در آن وجود دارد و الا اگر گفتیم بعضی از کمالات را ندارد دیگر وجود محض نخواهد بود و در نتیجه بساطت محض نخواهد داشت. ملاصدرا بر این مطلب هم برهانی ذکر می‌کنند.

آن حقیقت الهی اگر کل الاشیا نباشد یعنی بگویم خدا این ده شیء هست ولی این ده شیء نیست، پس لازم می‌آید ذات خدا از شیء و لاشیء مرکب شود. پس ترکیب در ذات لازم می‌آید، ولو به حسب اعتبار و تحلیل عقلی. در حالیکه ما فرض کردیم خدا -بسیط محض است و هیچ ترکیبی ولو ترکیب عقلی در او راه ندارد. از این رو این خلف است. ایشان در ادامه به تکرار مطلب می

پردازد. خلاصه، برهان روشن بر اینکه خداوند متعال همه کمالات است این است که اگر بعضی از کمالات را نداشته باشد موجب ترکیب در ذات می‌شود در حالیکه بنا بر فرض، او بسیط محض است و بساطت اقتضا می‌کند همه کمالات و صفات را دارا باشد. این بساطت اقتضاء عینیت هم دارد که این مساله را بعداً توضیح خواهیم داد.

بنابراین به نظر می‌رسد آقایان در حکمت متعالیه، بساطت وجود را یکی از شئون اصالت وجود می‌گیرند ولی شاید بتوانیم تفکیک کنیم. اصالت وجود یک بحث است و بساطت وجود بحث دیگری است. اینطور نیست که اگر کسی قائل به اصالت وجود نشد باید قائل به ترکیب در وجود خدا شود. در هر صورت خدا بسیط محض است و این بساطت دو اثر دارد: 1- آنه کلّ الأشياء، خدا همه اشیا است. 2- این صفات کمالیه عین ذات اوست و الا اگر عینیت نباشد، با بساطت سازگاری ندارد.

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- الشيرازي، صدرالدين محمد بن ابراهيم. الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة. 9 ج. بيروت: دار إحياء التراث، 1981.
- خميني، روح الله. تقريرات فلسفه امام خميني قدس سره. عبدالغني موسوي اردبيلي. 3 ج. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، 1381.
- ———. موسوعة الإمام الخميني قدس سره الشريف (مناهج الوصول). تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)، 1400.
- [1]- روح الله خميني، تقريرات فلسفه امام خميني قدس سره، عبدالغني موسوي اردبيلي (تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، 1381)، ج 2، 110-113.
- [2]- صدرالدين محمد بن ابراهيم الشيرازي، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة (بيروت: دار إحياء التراث، 1981)، ج 6، 120-121.
- [3]- روح الله خميني، موسوعة الإمام الخميني قدس سره الشريف (مناهج الوصول) (تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)، 1400)، ج 2، 3.
- [4]- بحث اصالة الوجود و اصالة الماهية يك نزاع فلسفي است. افرادی مثل شيخ اشراق قائل به اصالت ماهيت هستند و ملاصدرا و تابعين او قول به اصالت وجود را برگزيده‌اند. امروزه هم غالباً قول به اصالت وجود تقويت می‌شود.
- [5]- الشيرازي، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج 6، 110-112.